

هو العليم

چرا نباید زمان ظهور امام زمان علیه السلام را
تعیین کرد؟

برگرفته از کتاب «اسرار ملکوت، جلد ۲»

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدّس الله سرّه

آیا پرداختن به مسأله ظهور و مردم را به این مطالب سرگرم کردن آنان را به این درجه می‌رساند؟ اینکه ما هی بنشینیم و به مردم وعده دهیم که در سال دیگر یا در سال دیگر حضرت ظهور می‌کند و موجب ابتهاج مردم و شادی و مسرّت مجازی آنها شویم و اوقات آنها را با این سخنان تلف کنیم چه حاصلی در پی خواهد داشت؟

مگر ائمه علیهم السّلام فرمودند: **كَذَبَ الْوَقَاتُونَ!**^۱ کسی نمی‌تواند وقتی و حدّی برای ظهور تعیین کند. آنوقت چگونه ما می‌توانیم به خود جرأت بدهیم و از مسأله‌ای که علم آنرا فقط خدای متعال و ولیّش می‌داند، برای مردم رَجماً بالغیب تیری در تاریکی بپرانیم و آنان را ساده‌لوحانه دلخوش نمائیم و آن حقیقت و واقعیّت والا را از آنان مخفی کنیم و از آن مطلبی بزبان نیاوریم. صحبت از ظهور حضرت در صورت عدم وجود ما در زمان ظهور چه دردی از ما دوا خواهد ساخت؟ مگر ما به مدّت زمان حیات

^۱ کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۶۱ و ۲۶۲

خود واقفیم که دل به ادراک زمان ظهور خوش
نمائیم و پیوسته به انتظار ادراک آن عمر را پایان
برسانیم؟ تازه تمام این مطالب در صورتی است که
این اخبارها و سخنان راست باشد، و در صورت
خلاف مسأله صورت دیگری پیدا خواهد نمود.

حدود چند سال پیش حقیر به اتفاق یکی از
دوستان جهت زیارت حضرت فاطمه معصومه سلام
الله علیها به قم مشرف شدیم. در ضمن زیارت، آن
شخص به من گفت: مایلیم از فلان عالم که می گویند
نسبت به مسائل ظهور حضرت و ارتباط با آن
حضرت مطالبی دارد دیدن کنم، آیا شما موافقید با
من بدیدن ایشان برویم؟ عرض کردم: مانعی ندارد؛
اما بدانید آنچه را شما بدنبال آن هستید در اینجا
نخواهید یافت. بالأخره با اصرار آن دوست بدیدن
آن شخص محترم براه افتادیم. تابستان بود و هوا
بسیار گرم؛ ساعت حدود ۶ بعد از ظهر بود که به منزل
ایشان رسیدیم. در زدیم، خود آن عالم محترم درب
را باز نمودند؛ سلام نمودیم و درخواست ملاقات
کردیم.

ایشان درحالیکه مشخص بود از تعب حرارت تابستان در اذیت و التهاب می‌باشند پاسخ دادند: فقط بمدّت پنج دقیقه می‌توانم ملاقات کنم. عرض کردیم: اشکالی ندارد. وارد شدیم و در اطاق نشستیم. ایشان شروع کردند به صحبت، و از مکاشفات و قضایائی که حاکی از تعیین زمان ظهور بود به مدّت قریب دو ساعت برای ما صحبت کردند! در این وقت افراد دیگری نیز به جمع ما پیوستند و مجلس تقریباً حدود ده نفر جمعیت داشت. پس از اتمام سخنان ایشان، من رو کردم به آن عالم محترم و عرض کردم: اگر اجازه می‌فرمائید سؤالی از حضورتان دارم. فرمودند: بفرمائید! عرض کردم: الآن حدود دو ساعت است که ما خدمت شما هستیم و در تمام این مدّت صحبت از زمان ظهور و نقل مکاشفات و خوابها و بیان بعضی از امور غیر عادی در این زمینه بود، حال سؤال من اینست که: آیا شما نسبت به صحّت و اتقان این خوابها و مکاشفات علم دارید یا خیر؟ فرمودند: خیر من علم ندارم. عرض کردم: پس بر چه اساسی و چه دلیل شرعی شما این مطالب را به مردم می‌گوئید؟ شما بعنوان یک عالم

دینی مطالبی را به مردم می گوئید که خود به صحّت آن اطمینان ندارید، این صحیح است؟ و بر فرض صحّت این خوابها و مکاشفات آیا نقل این مطالب مورد رضا و امضای ائمّه علیهم السّلام می باشد؟ و اگر هست چرا خود آنها تعیین نکردند و وقت خاصی برای آن معین نکردند؟ مثلاً بگویند: در سنه فلان و ماه فلان و روز فلان ظهور آن حضرت قطعی خواهد بود. چرا یک همچنین مطلبی وجود ندارد، و چرا فقط به ذکر کلیّاتی اکتفاء کرده اند؟

ایشان در جواب فرمودند: شاید مصلحت اقتضاء می کرد که آن حضرات وقت دقیقی را برای این مسأله تعیین نکنند. حقیر عرض کردم: آیا همان مصلحت اقتضاء نمیکند که شما هم تعیین نکنید و بگذارید امور بر جری عادی خود به سمت رشد و کمال استمرار یابد؟ تازه شما خود اعتراف کردید که علم به صحّت و سقم این مسائل ندارید!

در اینجا ایشان سکوت کردند و دیگر هیچ صحبتی نکردند و ما هم خدا حافظی کرده از منزل بیرون آمدیم.

پس از خروج از منزل، آن رفیق ما که بسیار مشتاق زیارت این عالم بود روکرد به من و گفت: فلانی حالا می‌فهمم که پدر تو چه حقّ بزرگی بر گردن ما دارد و ما از آن بکلی غافلیم. او کجا و اینها کجا! صحبت او کجا و مطالب این جماعت کجا! هدایت و ارشاد او کجا و مسائل و رهنمودهای اینها کجا! انسان تا بعضی از مسائل را با چشم خود نبیند باور نمی‌کند.

من رو کردم به آن شخص و گفتم: من حیا کردم به آن عالم محترم بگویم که خود حقیر از شما وقت خاصی را جهت ظهور حضرت شنیدم و الآن سالهاست که از آن تاریخ می‌گذرد و هنوز ظهور محقّق نشده است؛ آیا این صحیح است؟ و مگر مطلب دیگری وجود ندارد که ما بیائیم و به این مطالب پردازیم؟ و مردم را گیج و گنگ و پا در هوا در عالم تخیّل و اوهام رها سازیم و با وعده‌های سر خرمن عمر و وقت آنان را به انتظار واهی و بی‌اساس بگذرانیم؟ و هر وقت که از آن وعده تخلف شد بگوئیم بدا حاصل شده است و دوباره وعده دیگری و بدائی دیگر، إلی آخره ...

عزیز من بدا حاصل نشده است و هیچ مسأله‌ای
تغییر پیدا نکرده است، بلکه جهل و بی‌اطلاعی این
افراد اثبات شده است. چه کسی از شما خواسته به
این اموری که هیچ ارتباطی به شما ندارد وارد شوی
و خلقی را در حیرت و سرگردانی قرار دهی؟ مانند
فردی دیگر و عالمی دیگر در یکی از شهرستانها که
به مردم وعده می‌داد که پس از جنگی که در منطقه
در گرفته است حضرت ظهور خواهند کرد، و وقتی
خلاف آن ثابت شد گفته بود: بدا حاصل شده است،
و موعد را به وقت دیگری موکول نموده بود. و
عجب از این خلق عوام و بی‌تدبّر و بی‌ادراک که
هنوز به این سخنها دل خوش می‌کنند و هنوز پای
صحبت اینان می‌نشینند، و با اینکه دروغ و خلافش
ثابت شده است باز دست از سر اینها برنمی‌دارند و
از دور این افراد کنار نمی‌روند!

در علم حضرت حقّ هیچگونه تغیر و

تحوّلی راه ندارد

توجّه به این نکته بسیار حیاتی است که مراتب
حقائق اشیاء در سلسلهٔ علل وجودی آنها متفاوت
است. حقیقت وجود در مقام ظهور و بروز بواسطهٔ

اسم «مرید» در سلسلهٔ علل فاعلی و صوری خود
تشخیص و تعیین پیدا می‌کند، و به هر مرتبه از مراتب
ظهور می‌رسد آن مرتبه حکم علت فاعلی برای مرتبه
و مرحلهٔ بعد می‌شود، تا اینکه به مرتبه شهادت و
تعیّن مادی بمنصّه ظهور برسد و وجود عینی خارجی
در عالم ماده و صورت پیدا نماید. این از نقطه نظر
تطور و تحوّل وجود بالصّرّافه و بسیط در عالم اعیان
و تشخیصات خارجی است.

و اما از نقطه نظر علم حضرت حقّ به این
تطوّرات و تحوّلّات و اشراف حضوری ذات
حضرت پروردگار بر آثار و لوازم و ضلال مترشّحه
و متنازله از مرتبه ذات باید اذعان نمود: در آنجا هیچ
تغییر و تحوّلّی راه ندارد، و حقیقت علمیّه پروردگار
نسبت به جمیع این تحوّلّات و تغیرات خود هیچگاه
تغییر و تبدیل برنمی‌دارد و صورت علمیّه‌ای جای
خود را به صورت علمیّه دیگر نمی‌دهد و صورت
اولی از صفحه علم ربوبی محو نمی‌گردد. بلکه تمام
صور در مرتبه عینیّت حقیقیّه خودشان که همان
مرتبه علیّت وجود خارجی در عالم اعیان و شهادت
است، و یا در مرتبه مبدعات و امور مجرّده و عقلانی

و نورانی است به یک منوال و به یک درجه و به یک مرتبه حضور و ثبوت ازلی دارد و هیچگونه تحوّل و تغییری در آنها راه ندارد، و در آیات قرآن از آن به امّ الكتاب تعبیر شده است، چنانچه در آیه شریفه وارد است: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۱

«او هر چه را که بخواهد محو و نابود می کند و هر چه که اراده اش تعلّق گیرد وجود می بخشد و پیش اوست اصل و حقیقت کتاب.»

و یا در آیه دیگر می فرماید: ﴿وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾^۲

«و به تحقیق که این قرآن کریم در مرتبه و حقیقت کتاب اصلی در نزد ما دارای مقامی بس شامخ و بلند مرتبه و متقن است.»

و یا از آن به لوح محفوظ تعبیر شده است، در مقابل لوح محو و اثبات، مانند آیه شریفه: ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾^۳

^۱ سوره الرّعد (۱۳) آیه ۳۹

^۲ سوره الزّخرف (۴۳) آیه ۴

^۳ سوره البروج (۸۵) آیه ۲۱ و ۲۲

«بلکه او قرآنی است دارای مجد و عظمت که در لوح محفوظ ثابت می‌باشد»

در این مرتبه هیچ تغیر و تحوّل و محو و اثباتی وجود ندارد، بلکه همه اشیاء بصورت علمیّه خود در علم ازلی حقّ ثابت و لا یتغیّر خواهند بود، و هر تغیر و تحوّل که در عالم مادّه رخ دهد، و یا به تعبیر بعضی از روایات در صورت عینی اشیاء به اراده حضرت حقّ بدا حاصل شود مربوط به علم ما و محدودیّت سعه وجودی ما نسبت به اشراف عوالم ربوبی و سلسله علل وقوعی اشیاء است نه مربوط به علم حقّ و اراده حقّ، و الاّ لازمه خلاف این مسأله اثبات جهل و عدم اطلاع علمی حضرت حقّ نسبت به اراده‌های متعاقب در کیفیّت وجود خارجی اشیاء است.

بداء انکشاف جهل ما می‌باشد نسبت به

روند فاعلی سلسله علل در عالم خارج

بنابراین اگر ما در روایات مشاهده می‌کنیم که در

فلان مسأله، مثلاً در امامت موسی بن جعفر

علیهما السّلام و یا امامت حضرت عسکری

علیه السّلام بدا حاصل شده است، این نه به این معنی

است که در علم ازلی حضرت حقّ اوّل قرار بود
امامت به غیر اینها برسد، بعد خدا به جهتی از جهات
و بواسطه بروز مصالحی و ظهور اشیائی تغییر اراده
و خواست داد و اراده‌اش بر امامت این دو امام تعلّق
گرفت؛ اینها همه کفر است و جهالت و ضلالت.
ارادهٔ پروردگار در مرحلهٔ تکوّن که مانند ارادهٔ ما
نیست که معلول و مسبّب از تصوّر موضوع و رعایت
جوانب و شرائط و مصالح آن و شوق و رغبت بسوی
تحقّق و سپس عزم مؤکّد بر فعل باشد، بلکه نفس
اراده حقّ مساوی با تحقّق خارجی آن است و این
سلسلهٔ مذکوره علیّه اشیاء خارجی در وجود حقّ
معنی ندارد.

بدا بمعنای انکشاف حقیقتی است خلاف آنچه
قبلاً متوقّع و منتظر بوده است. وقتی رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلّم عدد ائمه پس از خود را
تک تک به اسم برمی شمرد و یک یک هر کدام را با
ذکر خصوصیات برای اصحاب خود بیان می‌کند،
دیگر چطور می‌توان تصوّر کرد که بدائی برای آنها
رخ دهد و مسأله‌ای تحقّق یابد که نفس مقدّس

رسول اکرم از آن بی اطلاع بوده است؟!

پس بداء یعنی جهل ما نسبت به روند فاعلی
سلسله علل در عالم اعیان و خارج. و امّا برای امام
علیه السّلام بدا معنی ندارد، زیرا علم امام
علیه السّلام ناشی از حقیقت ولایت است و ولایت
امام علیه السّلام چنانچه ذکر شد عین ولایت
حضرت حقّ است؛ و ولایت که قابل تخلّف نیست
چنانچه علم حضرت حق قابل تخلّف نمی باشد.

ولایت یعنی سیطره و هیمنه و اعمال تکوینی
حضرت حقّ بر جمیع عالم وجود؛ و بر این اساس
نفس این اعمال و فعلیّت اراده امکان ندارد از
حقیقت علمیّه ازلیّه حقّ تعدّی و تجاوز نماید. و لهذا
ولایت امام علیه السّلام نیز امکان ندارد از مسیر و
ممشای علم کلّی و ازلی حقّ تخلّف حاصل نماید؛
بلکه امام علیه السّلام با اعمال ولایت خود همان
صورت علمیّه کلّیه حقّ را به منصّه ثبوت و ظهور
خارجی و مصداقی در می آورد، و این مسأله ای است
فوق العاده ظریف و دقیق و عمیق.

و از اینجا معلوم می گردد که امام علیه السّلام
هیچ خواست و اراده ای غیر از تحقّق اراده پروردگار

طابق النعل بالنعل ندارد، و به اندازه سر موئی غیر از خواست و میل و اراده حقّ چیزی در وجود او راه پیدا نمی‌نماید. و اما افراد دیگر که علم ناقص آنها در مراتب بسیار پائین از سلسله علل و اسباب تکوینی عالم وجوداند، و فقط نسبت به عالم برزخ و مثال (آن هم با دید ناقص و ضعیف نه کامل و عمیق) و نسبت به بعضی از مراتب عالم برزخ اطلاع حاصل می‌نمایند، تصوّر می‌کنند که مطلب تمام است و هر آنچه را که دیده‌اند (حال در خواب و یا در مکاشفات) قطعاً صورت خارجی پیدا خواهد کرد؛ غافل از اینکه حقیقت عالم برزخ و مثال و صورت در آخرین مرتبه از مراتب سلسله علل واقع است، و احتمال دارد صورتی را که این فرد دیده است صورتی باشد که هنوز از نقطه نظر ثبوت و علّیت تامّه جهت نفوذ و اعمال در عالم ماده به مرتبه فعلّیت تامّه و کمال صوری نرسیده باشد، و هنوز برای رسیدن به این مرتبه احتیاج به فعّالّیت و اعمال علل مافوق خود را دارد؛ درحالیکه خدا می‌داند در آن عوالم ربوبی بواسطه ظهور علل و اسباب و مقدّرات

چه تصادمات و چه فعل و انفعالات و چه تغیر و
تحوّلاتی رخ می‌دهد تا یک قضاء کلی به قضاء
محتوم و مُبرم تنجّز پیدا کند.^۱

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۲۷.